

## درآمدی بر مخاطب شناسی مدایح سعدی

دکتر نجف جوکار  
دانشگاه شیراز

با تأمل در قصایدی که سعدی در ستایش حکمرانان زمان خود سروده است، می‌توان به موزائینی برای ارزیابی مدایح وی دست یافت. چنانچه ممدوح او فردی خردمند و فرزانه باشد، مدایح لحنی صمیمانه و حتی عاشقانه می‌یابد و ممدوح در جایگاه معشوق می‌نشیند و چنانچه ستایش شونده از کسانی باشد که نابه‌جا به قدرت رسیده باشد، مدح سعدی تفاوتی آشکار می‌یابد و در پاره‌ای موارد، با بیانی تند و پرخاش‌گونه، ممدوح را از پیامد شوم ستمگری و مردم‌آزاری هشدار می‌دهد و یا به دادگری و رعیت‌پروری فرا می‌خواند.

در این نوشتار به عنوان نمونه قصایدی که سعدی در ستایش دو تن از ممدوحان خود یعنی عطاملک جوینی و امیر انکیانو سروده، انتخاب گردیده و از دریچه ساختار بیرونی، جنبه‌های زبانی و لحن بیان مورد بررسی قرار گرفته است.

گوهرشناس ملک سخن، سعدی شیرازی در قالب‌های گوناگون شعر فارسی سخن گفته است و هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارد. وی در قالب قصیده، توحید الهی، نعت پیامبر(ص) اندرز، اخلاق، مدح و ستایش، وصف طبیعت و سوگنامه برخی از بزرگان را به رشته کشیده است. هر چند عنوان برخی قصیده‌ها بیانگر مضامین عمده آنهاست، اما با نگاهی به درون‌مایه قصاید در می‌یابیم که مرزبندی‌ها چندان مشخص نیست و آمیخته‌ای از مضامین گوناگون را می‌توان در یک قصیده دید. سعدی در پاره‌ای موارد ساختار رسمی قصیده‌پردازی شعر فارسی را مراعات کرده و تغزل، بیت تخلص، مدیحه و شریطه را در یک قصیده آورده است و در برخی موارد بدون تغزل و تشبیب، از همان آغاز به اندرز و نصیحت ممدوح و دیگر مخاطبان شعر خود پرداخته است.

پرسشی که در این‌جا مطرح است، این است که آیا این دگرگونی امری تصادفی است و یا آگاهانه و براساس مصالحی اتفاق افتاده است؟ شاید بتوان یکی از پاسخ‌های این پرسش را در بررسی و ارزیابی مخاطب‌ها در نظر سعدی جست. نگارنده در این نوشته کوتاه بر آن است که با گزینش دو تن از ممدوحان سعدی و قصایدی که در ستایش آنها سروده است، جایگاه مخاطب را در نظر شاعر بازکاود و تأثیر آن را در چگونگی ساختار قصاید و کارکردهای زبانی و معنی‌شناسی سخن وی نشان دهد. بدین منظور قصایدی را که سعدی در ستایش عطا ملک جوینی و امیر انکیانو سروده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

درباره ممدوحین سعدی، مقاله ارزشمند علامه قزوینی با عنوان «ممدوحین شیخ سعدی» که در مجموعه مقالات ایشان آمده است فضل تقدم و تقدم فضل دارد. ایشان ممدوحین سعدی را به سه دسته تقسیم کرده‌اند که عبارتند از: «۱. سلغریان فارس و وزراء ایشان. ۲. حکام و ولایات و عمال فارس از جانب دولت مغول. ۳. ملوک و اعیان خارج از مملکت فارس». (قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۶۰۷-۵۴۸)

جستجوی عالمانه و روشنگرانه علامه قزوینی در شناسایی ممدوحان سعدی جای ابهامی باقی نگذاشته است. در کنگره بزرگداشت هشتادمین سال تولد سعدی نیز که در سال ۱۳۶۳ در شیراز برگزار شد، آقای سیدجعفر شهیدی مقاله‌ای با عنوان «مدیحه‌های

سعدی» ارایه نمود که در جلد دوم *نکر جمیل سعدی* به چاپ رسیده است. ایشان با نگاهی گذرا به سیر تحول مدیحه‌سرایی در زبان فارسی، بی آن‌که در پی برشمردن ممدوحان سعدی باشد، می‌گوید: «در این خیل بزرگ [مدیحه‌سرایان] تنها سعدی است که گرد مدیحه‌سرایی بی‌جا نگشته و بلکه مدح کسان نگفته و آن‌چه سروده، اندرنامه است، نه قصیده مدحی». (*نکر جمیل سعدی*، ۱۳۶۴). اما درباره‌ی مقایسه‌ی ممدوحین در نظر سعدی تاکنون در جایی سخن نرفته است.

#### مخاطب دیر آشنا و ممدوح نو دولت

برای بررسی ستایش‌های سعدی از عطاملک جوینی و امیر انکیانو، ابتدا نگاهی کوتاه به حالات زندگی و شخصیت هر یک می‌افکنیم:

##### ۱. عطاملک جوینی

«عطاملک جوینی ملقب به علاءالدین از رجال و مورخان معروف اوایل دوره‌ی مغول (و ۶۲۳/ - ف ۶۸۱ه.ق.) است. وی از آغاز جوانی وارد کارهای دیوانی شد و از عمال امیر ارغوان حکمران خراسان گردید... وی در سال ۶۵۴ به توسط امیر ارغون به هلاکو معرفی شد و نزد او تقرب یافت. پس از فوت هلاکو وی و برادرش شمس‌الدین صاحب دیوان سبب رونق دولت آباقا بودند. عطاملک حکومت بغداد و عراق یافت. وی مؤلف تاریخ جهانگشای جوینی است». (معین، محمد، ۱۳۶۳).<sup>۱</sup>

«عطاملک در تمام عمر خود معاصر بوده است با شیخ بزرگوار و دوره‌ی حکومت او در عراق عرب و خوزستان (۶۸۱-۶۵۷) یعنی در ولایاتی که به کلی در نواحی مجاوره‌ی فارس بوده؛ مصادف بوده است درست با بحبوبة‌ی دوره‌ی فعالیت ادبی شیخ... این معاصرت و این قرب جوار، به علاوه سنخیت فضل و ادب بدون شک همه از اسباب و مقربیات مناسبات خصوصی بوده». (قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۶۴۴).

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تیزبینی و دوراندیشی سعدی باعث شده که هر کس را با توجه به جایگاه فکری، علمی و اجتماعی وی ارزیابی کند و به ستایش و یا

نصیحت او بپردازد. قصایدی که سعدی در ستایش عطاملک جوینی سروده، با مطلع‌های زیر است:

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را      بیا مطالعه کن گو به نوبهار زمین را  
(سعدی، ۱۳۶۴، ص ۷۰۴)

کدام باغ به دیدار دوستان ماند      کسی بهشت نگوید به بوستان ماند  
(همان، ص ۷۱۵)

هر آدمی که نظر با یکی ندارد و دل      به صورتی ندهد صورتی است لایعقل  
(همان، ص ۷۲۸)

شکر به شکر نهم در دهان مژده دهان      اگر تو باز برآری حدیث من به دهان  
(همان، ص ۷۳۸)

و نیز در غزلی با مطلع:

من از آن روز که در بند توأم آزادم      پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم  
(همان، ص ۵۴۸)

که به قول علامه قزوینی «گرچه تخلص مدح آن فقط به نام صاحب دیوان مطلق است، بدون تعیین نام یکی از دو برادر، ولی به قرینه ذکر بغداد که مقر حکومت علاءالدین بوده، واضح است که مراد شیخ، همین علاءالدین جوینی بوده است نه برادرش شمس‌الدین جوینی» (همان، ص ۶۴۹)

سه بیت آخر غزل چنین است:

دلَم از صحبت شیراز به کلی بگرفت      وقت آن است که پرسى خبر از بغدادم  
هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد      عجب ار صاحب دیوان نرسد فریادم  
سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح      نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم  
(همان، ص ۵۴۸)

عطاملک جوینی، افزون بر داشتن منصب صاحب دیوانی و نشان دادن کفایت و کاردانی در امور سیاسی و حکومتی و اداره بخش‌های پهناوری از عراق عرب و عجم در روزگار هلاکوخان مغول و بعد از آن، دانشوری است فرزانه که با نوشتن اثر جاودانه

خود یعنی تاریخ جهانگشا و رساله تسلیه الاخوان (جوبنی، ۱۳۶۱) فضیلت و دانش خود را در گستره تاریخ و ادب فارسی و عربی و قرآن و حدیث و اخبار و امثال عرب و عجم نشان داده است. بنابراین جا دارد که سعدی، حساب عظامک را از برخی ممدوحان ناشناخته که دست تقدیر چند روزی زمام امور را در کف آنها نهاده و در کوره راه‌های حوادث روزگار، ناگهان گم شده‌اند؛ جدا سازد و عاشقانه، فرزنگی و کمال او را بستاید و دلباخته‌اش گردد.

#### امیر انکیانو

از پیشینه زندگی انکیانو یا انکیانه تا قبل از مأموریتش در فارس، اطلاعات چندانی در دست نیست، اما علامه قزوینی گوید: «انکیانو در سنه ۶۶۷ از جانب اباقا بن هلاکو به حکومت کل فارس، منصوب گشت و او امیری بود عظیم مهیب و به غایت کافی و عادل و با ذکا و فطنت و کفایت و کیاست، به اندک زمانی امور را بر نهج سداد آورد... از شدت بطش و سطوت او، جماعتی از اکابر فارس متغیر حال و مستشعر بال گشتند و گریخته به نزد اباقا رفتند و از وی شکایت کردند که انکیانو در شیراز به اضعاف مال و تخریب ممالک مشغول است و هوس تملک و سلطنت در دماغ متمکن گردانیده... اباقا او را احضار و از حکومت فارس معزول نموده برای کفاره گناهان، وی او را به رسالت به نزد قویلیای قآن به ختای فرستادند... مجموع مدت حکومت انکیانو در فارس قریب چهار سال بود. (۶۶۷-۶۷۰)»<sup>۲</sup>

سعدی در ستایش امیر انکیانو که از سوی اباقاخان به حکمرانی فارس منصوب شد و نزدیک به چهار سال (۶۶۷-۶۷۰) بر فارس و اطراف آن فرمان راند، سه قصیده سروده که مطلع آنها به شرح زیر است:

بس بگردید و بگردد روزگار	دل به دنیا در نبندد هوشیار
(همان، ص ۷۲۴)	
بسی صورت بگردیده است عالم	وز این صورت بگردد عاقبت هم
(همان، ص ۷۳۲)	

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی ز نهار مکن که نکرده است عاقلی  
(همان، ص ۷۵۵)

با این که صاحب تاریخ و صاف انکیانو را به داشتن صفات برجسته ای چون: «کافی، عادل، باذکاء و فطنت و کفایت و کیاست» (شیرازی، عبدالله بی تا، ص ۹۳) ستوده است، اما با این همه سعدی در ستایش وی به گونه ای متفاوت از مدیحه های جوینی سخن گفته است.

برای این که داوری درباره قصیده ها آسان تر شود، در آغاز، تفاوت و همانندی های مضامین سخن سعدی درباره عطاملک جوینی و امیر انکیانو را با ذکر شواهد می آوریم. پیش از این گفته شد که انتخاب این دو نفر به عنوان نمونه صورت گرفته است و چه بسا بتوان این مقایسه را درباره دیگران نیز انجام داد.

#### ۱. همانندی های قصاید

##### ۱-۱. نام نیک و یاد خیر

بی گمان نام نیک به سادگی حاصل نمی شود، بلکه پس از سالها لطف و مردم نوازی و صادقانه زیستن و بی چشمداشت، بار خلق بر دوش کشیدن و به قول حافظ شیرین سخن:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن  
(دیوان حافظ، ص ۳۸۰)

آثار نیک نامی فرد در بین مردم آشکار می شود و به شرط استمرار و پایداری در این رسم و آیین، بنیادی جاودانه خواهد یافت. وی خطاب به عطاملک گوید:

ز مال و منصب دنیا جز این نمی ماند میان اهل مروت که یاد باد فلان  
سرای آخرت آباد کن به حسن عمل که اعتماد بقا را نباشد این بنیان  
(همان، ص ۷۴۰)

ضرورت است که نیکی کند کسی که شناخت که نیکی و بدی از خلق داستان ماند  
(همان، ص ۷۱۶)

به دور عدل تو ای نیک نام نیک انجام  
 همین طریق نگه‌دار و خیر کن کامروز  
 کسی که تخم نکارد چه دخل بردارد  
 و خطاب به امیر انکیانو گوید:

نام نیکو گر بماند ز آدمی  
 به کز او ماند سرای زرنگار  
 (همان، ص ۷۲۴)  
 به سیم و زر نکونامی به دست آر  
 منه بر هم که برگیرندش از هم  
 (همان، ص ۷۳۲)  
 از مال و جاه و منصب و فرمان و تخت  
 بهتر ز نام نیک نکردند حاصلی  
 (همان، ص ۷۵۵)

#### ۲-۱. ستایش از دادگری

سعدی در بوستان و گلستان و یا در قصاید مدحی، همه جا مخاطب خود را به دادگری و رعیت‌پروری فرا می‌خواند و بی‌پروا، پی‌آمدهای شوم ستم و بیداد را گوشزد می‌کند. بنابراین، دادگری در نظر وی یکی از برارنده‌ترین ویژگی‌های ممدوح است. خطاب به عطاملک گوید:

وزیر عالم و عادل به اتفاق افاضل  
 پناه ملک بود پادشاه روی زمین را  
 (همان، ص ۷۰۴)  
 به هیچ خلق نباید که قصه پردازی  
 مگر به صاحب دیوان عالم عادل  
 (همان، ص ۷۲۹)  
 و خطاب به انکیانو گوید:

جهان‌سالار عادل، انکیانو  
 سپهدار عراق و ترک و ديلم  
 (همان، ص ۷۳۲)  
 خسرو عادل، امیر نامور  
 انکیانو سرور عالی تبار  
 (همان، ص ۷۲۵)

### ۳-۱. بخشندگی و مردم نوازی

چنان که گذشت، سعدی گسترش داد را از لوازم اولیة ملک داری می‌داند، اما بر این باور است که عدالت به تنهایی کافی نیست بلکه حاکم باید با بخشندگی و رعیت‌پروری، تهیدستان و ضعیفان را بنوازد و از رنج و درد آنان بکاهد. در این باره، عظامک را چنین می‌ستاید:

همیشه دست توقع گرفته دامن فضلش      چو وامدار که دریابد آستین ضمین را  
(همان، ص ۷۰۴)

تو آن جواد زمانی کز ازدحام عوام      درت به مشرب شیرین کاروان ماند  
تورا به حاتم طایی مثل زند و خطاست      گل شکفته که گوید به ارغوان ماند؟  
من این غلط نپسندم ز رای روشن خویش      که طبع و دست تو گویم به بحر و کان ماند  
(همان، ص ۷۱۶)

و درباره انکیانو گوید:

چون زبر دستیت بخشید آسمان      زبردستان را همیشه نیک دار  
عذر خواهان را خطاکاری ببخش      زینهار را به جان ده زینهار  
(همان، ص ۷۲۳)

مرد آدمی نباشد اگر دل نسوزدش      باری که بیند و خری افتاده در گلی  
(همان، ص ۷۵۶)

### تفاوت ممدوحین

عظامک جوینی از فرزاندانی است که افزون بر مشاغل مهم دولتی و دیوانسالاری در دستگاه مغولان و دوران‌دیشی و ژرف‌بینی در امور حکومتی، از نویسندگان بلند آوازه آن عصر است. کتاب جاودانه او یعنی تاریخ جهانگشا در ردیف بهترین و دقیق‌ترین تاریخ‌هایی است که درباره حمله مغول، خوارزمشاهیان و اسماعیلیان نوشته شده است، زیرا جوینی در بیشتر وقایع خود شخصاً حضور داشته و گزارش او خالی از شائبه دروغ‌پردازی و افسانه‌سازی است.<sup>۴</sup>



بنابراین ستایش سعدی از وی، ستایش اهل قلم و دانش و فرزانی است. اگر غیر از مدایح سعدی هیچ قرینه تاریخی و غیر آن برای شناخت عظامک در دست نبود، از همین راه می‌توانستیم به مراتب فضل و دانش و جایگاه حکومتی وی پی ببریم، اما انکیانو در مدت نزدیک به چهار سال (۶۷۰-۶۶۷) از سوی اباقاخان - فرزند هلاکو - بر فارس فرمان رانده است چنان که پیش از این اشاره شد، نویسنده تاریخ و صاف گوید: «او ترکی مهیب عظیم بود با زکا و عظمت و کمال حنکت و کیاست مصلحت مال‌اندوزی و ستم‌سوزی». (همان، ص ۱۹۳) سعدی نیز افزون بر این که سه قصیده در مدح او سروده یک رساله نثر نیز در نصیحت وی نگاشته است.<sup>۵</sup>

قصاید شیخ اجل در مدح انکیانو، اغلب لحنی تند و گزنده دارد و خواننده در مدیحه بودن آنها به تردید می‌افتد. در این جا دو دسته قصیده که در ستایش عظامک جوینی و انکیانو سروده شد است، با هم مقایسه می‌شود تا دیدگاه سعدی از لابه‌لای اشعارش هویدا گردد.

این مقایسه را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود: ۱. ساختار بیرونی ۲. جنبه‌های زبانی و کاربردهای واژگانی ۳. لحن بیان.

#### ساختار بیرونی قصاید

۱. قصایدی که در ستایش عظامک جوینی آمده، همگی با تغزل آغاز شده است، در حالی که ستایش نامه‌های انکیانو از تغزل خالی است.  
 ۲. در تغزل‌های یاد شده سخن از لطیف‌ترین و دل‌انگیزترین جلوه‌های نوبهار است. مثلاً سعدی در مقایسه‌های خود نوبهار را با بهشت و یا باغ را با دیدار دوستان برابر نهاده است:

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را	بیا مطالعه کن گو به نو بهار زمین را
(همان، ص ۷۰۴)	
کدام باغ به دیدار دوستان ماند	کسی بهشت نگوید به بوستان ماند
	(همان، ص ۷۱۵)

۳. سعدی در ستایش عطاملک از دایره مدح و ممدوحی پای را فراتر می‌نهد و حدیث

عشق و شیدایی و محبی و محبوبی سر می‌دهد:

آیا رسیده به جایی کلاه گوشه قدرت      که دست نیست بر آن پایه آسمان برین را  
گر اشتیاق نویسم به وصف راست نیاید      چنان مرید محبم که تشنه ماءمعین را  
(همان، ص ۷۰۵)

قرار یک نفسم بی تو دست می‌دهد      هم احتمال جفا به که صبر بر هجران  
محب صادق اگر صاحبش به تیر زند      محبتش نگذارد که بر کند پیکان  
(همان، ص ۷۳۸)

۴. با این که سعدی به خاک پای ممدوح سوگند می‌خورد و می‌گوید از زمانی که دست راست و چپ خود را شناخته‌ام، برای دنیا، طمع به خلق نبسته‌ام، اما با این همه از عرضه درخواست نزد عطاملک ابایی ندارد و می‌گوید:

به خاک پای تو گفتم یمین غیر مکفر      کز آن زمان که بدانستم از یسار یمین را  
برای حاجت دنیا طمع به خلق نبندم      که تنگ چشم تحمل کند عذاب مهین را  
تو قدر فضل شناسی که اهل فضلی و دانش      شبه فروش چه داند بهای در ثمین را  
(همان، ص ۷۰۵)

و در جای دیگر گوید:

به هیچ خلق نباید که قصه پردازی      مگر به صاحب دیوان عالم عادل  
نه زان سبب که مکانی و منصبی دارد      بدین قدر نتوان گفت مرد را فاضل  
از آن سبب که دل و دوست وی همی باشد      چو ابر بر همه عالم به رحمتی شامل  
(همان، ص ۷۲۹)

تو کوه جودی و من در میان ورطه فقر      مگر به شرطه اقبال اوفتم به کران  
(همان، ص ۷۴۱)

در حالی که در مدح انکیانو به جای اظهار نیاز به وی منت می‌نهد:

خسرو عادل امیر نامور      انکیانو سرور عالی تبار  
دیگران حلوا به طرغو آورند      من جواهر می‌کنم بر وی نثار  
(همان، ص ۷۲۵)

## ب: جنبه‌های زبانی و کاربردهای واژگانی

سعدی در کنار تغزل‌های شیرین و لطف‌آمیزی که در مدح عظامک سروده، هر جا لازم دانسته از بیان اندرز و نصیحت بدو فروگذار نکرده است. پوشیده نماند که بیان وی در این جا فروتنانه و از سر تمکین است، اما می‌بینیم که همان اندرز را با الفاظی خشن و پرخاش‌گونه به انکیانو گوشزد کرده است. مثلاً هنگامی که تملق‌گویی و چاپلوسی‌های درباریان را در ترازوی نقد می‌نهد و بر آن می‌شود که بی‌ارزشی چنین ستایش‌هایی را به ممدوحان خود گوشزد کند، خطاب به عظامک می‌گوید:

ثنای طال بقا هیچ فایده نیکند	که در مواجهه گویند راکب و راجل
بلی ثنای جمیل آن بود که در خلوت	دعای خیر کنندت چنان که در محفل
همیشه دولت و بخت رفیق باد و قرین	مراد و مطلب دنیا و آخرت حاصل

(همان، ص ۷۲۹)

اما همین مطلب را خطاب به انکیانو این‌گونه بیان می‌دارد:

حرامش باد ملک و پادشاهی	که پیشش مدح گویند، از قفا ذم
عروس زشت زیبا چون توان دید	و گر بر خود کند دیبای مُغلم

(همان، ص ۷۳۲)

ترکیب‌هایی مانند «حرامش باد»، «از قفا ذم گفتن»، «عروس زشت» در برابر «ثنای طال بقا»، «ثنای جمیل»، «دعای خیر»، «محفل» و «خلوت» کاملاً مشخص می‌کند که سعدی در کاربرد واژه‌ها به جایگاه ممدوح نظر داشته است.

## ج. لحن بیان

قصایدی که سعدی در ستایش انکیانو سروده، اغلب لحنی عتاب‌آمیز دارد، چنان که در یکی از قصاید، خود را جای عمومی ممدوح قرار داده است که خالی از طنز نیست! و از این جایگاه اندرزهایی به انکیانو می‌دهد و به او می‌گوید: چنین نصایحی را از پدرت هم نشنیده‌ای. بالاتر از این، حتی در فهم انکیانو نیز تردید روا می‌دارد و گویی که از اثرگذاری این اندرزها نیز چندان مطمئن نیست.

چنین پند از پدر نشنوده باشی      آلا گر هوشمندی بشنو از عم  
(همان، ص ۷۳۲)

کم کم درنگ و تردید سعدی پررنگ تر می شود و به خود اجازه می دهد که با او به  
درشتی سخن بگوید:

گر من سخن درشت نگویم تو نشنوی      بی جهد از آینه نبرد زنگ صیقلی  
حق گوی را زبان ملامت بود دراز      حق نیست این چه گفتیم؟ اگر هست گو بلی  
(همان، ص ۷۵۶)

ناگفته نماند که یکی از وظایف مهم شحنگان مغول که مأمور ادارهٔ بلاد مختلف  
می شدند؛ جمع آوری مالیات و خراج و فرستادن به دربار ایلخان (خان بزرگ مغول) بوده  
است. بدین دلیل برای خوش خدمتی به خان از هر گونه ستم و دست اندازی به حقوق  
مردم و طمع ورزی در مال رعیت دریغ نورزیده اند.<sup>۱</sup> شاید سعدی از همین منظر در  
قصاید خود خطاب به انکیانو، بارها در نکوهش حرص و آزمندی و طمع ورزی و دوری  
از ستمگری سخن گفته است:

در این جا به سه مورد اشاره می شود:

درویش و پادشه نشنیدم که کرده اند      بیرون از این دو لقمهٔ روزی تناولی  
زان گنج های نعمت و خروارهای مال      با خویشتن به گور نبردند خردلی  
... هرگز به پنج روزه حیات گذشتنی      خرم کسی شود، مگر از موت غافل؟  
نی کاروان برفت و تو خواهی مقیم بود      ترتیب کرده اند تو را نیز محلمی  
(همان، ص ۷۵۶-۷۵۵)

و یا در جای دیگر آمده است:

مثال عمر سر بر کرده شمعی است      که کوتاه باز می باشد دمام  
و یا برف گدازان بر سر کوه      کز او هر لحظه جزوی می شود کم  
بسا خاکا به زیر پای نادان      که گر بازش کنی دست است و معصم  
(همان، ص ۷۳۲)

و یا:

سال دیگر را که می‌داند حساب      یا کجا رفت آن که با ما بود پار  
خفتگان بی‌چاره در خاک لحد      خفته اندر کله‌ سر سوسمار  
(همان، ص ۷۲۴)

هم چنین سعدی با توجه به روحیات نظامی‌گری مغولان، تعبیری به کار می‌برد که نشان‌گر ویژگی‌های شخصیتی ممدوح است. از جمله:

ای که وقتی نطفه بودی بی‌خبر      وقت دیگر طفل بودی شیرخوار  
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ      سرو بالای شدی سیمین عذار  
هم‌چنین تا مرد نام‌آور شدی      فارس میدان و صید و کارزار  
آن چه دیدی برقرار خود نماند      و این چه بینی هم نماند برقرار  
دیر و زود این شکل و شخص نازنین      خاک خواهد بودن و خاکش غبار  
(همان، ص ۷۲۴)

و یا در همین قصیده می‌گوید:

زور بازو داری و شمشیر تیز      گر جهان لشکر بگیرد غم مدار  
از درون خستگان اندیشه کن      وز دعای مردم پرهیزگار  
منجیق آه مظلومان به صبح      سخت گیرد ظالمان را در حصار  
(همان، ص ۷۲۵)

کاربرد واژه‌هایی مانند: مرد نام‌آور، فارس میدان، صید، کارزار، زور بازو، شمشیر تیز، لشکر، منجیق و در حصار گرفتن، همگی با زندگی روزمره مغولان که کاری جز محاصره شهرها و جنگ و خونریزی نداشتند، سازگار است؛ به ویژه آن که مغولان طبق یاسای چنگیزی موظف بودند هنگامی که درگیر جنگ نبودند، طبق آیینی خاص به شکار دسته‌جمعی بپردازند.

هم‌چنین جلوه دیگری از لحن تند سعدی را در این ابیات می‌توان دید:

ای که داری چشم و عقل و گوش و هوش      پند من در گوش کن چون گوشوار  
نشکند عهد من آلا سنگدل      نشنود قول من آلا بختیار  
سعدیا چندان که می‌دانی بگوی      حق نباید گفت آلا آشکار  
هر که را خوف و طمع در کار نیست      از ختا باکش نباشد وز تترار  
(همان، ص ۷۲۵)

با توجه به موارد یاد شده می‌توان گفت که مدح سعدی برای انکیانو بیشتر دم شیبیه به مدح بوده است.

#### پی‌نوشت:

۱. مقالات قزوینی، ج ۳، ص ۶۴۶.
۲. همان، ص ۶۰۷-۶۱۲، و نیز ر.ک. عباس، اقبال، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ۱۳۷۶، نشر نامک، ص ۳۹۲.
۳. همان، ص ۷۲۹، و نیز ص ۷۴۰ و ۷۴۱.
۴. ر.ک. جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشا، به تصحیح علامه محمد قزوینی، ج ۱، مقدمه، ص ه.
۵. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، کلیات، ص ۸۹۲.
۶. ر.ک. تاریخ و صاف، ص ۱۹۳.

#### منابع:

۱. اقبال، عباس، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران: نامک، ۱۳۷۶.
۲. جوینی، عطاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشای جوینی به تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: بامداد، بی‌تا.
۳. — تسلیه الاخوان، به تصحیح عباس ماهیار، تهران: گروه انتشاراتی آباد، ۱۳۶۱.
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به تصحیح علامه قزوینی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، ۱۳۷۱، تهران: اساطیر.
۵. سعدی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۶. قزوینی، محمد، مقالات گردآوری عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.
۷. ذکر جمیل سعدی، گردآوری کمیسیون ملی یونسکو، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، مقاله سید جعفر شهیدی، ۱۳۶۴.
۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۹. و صاف الحضره، عبدالله شیرازی، تاریخ و صاف، تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا.